

فرهنگ دانش آموز سخن

به سرپرستی دکتر حسن انوری

تلخیص از فرهنگ‌های سخن

انصاری، مرجان • انوری، حسن • ایللیگی، شهلا (ویراستاران تلخیص)

ویراستاران در فرهنگ‌های سخن

اجتماعی‌چندتی، کمال • احمدی گیوی، دکتر حسن • انصاری، مرجان • برهیز جوان، مقصود • تقی‌زاده، صفدر • جاهدجاه، عباس • حاجی فتاحی، فرشته • حسنی، حمید • رضوی، محمدعلی • شادروی‌منش، دکتر محمد • شایسته، دکتر رسول • صفرزاده، بهروز • عالی‌عباس‌آباد، یوسف • فاضلی، سکینه • کلاه‌چیان، فاطمه • گازرانی، منیژه • ولی‌زاده، دکتر حسین • یداللهی، مرتضی

همکاران تألیف در فرهنگ‌های سخن

اخپانی، دکتر جمیله • امیرقبیض، هاله • انصاری، مرجان • بیامی، رزیتا • ثناگو، زهره • جوان‌بخت اول، جعفر • حاجی فتاحی، فرشته • حسنی، حمید • حسین‌آبادی، عبدالکریم • خاوری، پری‌دخت • خمسه، دکتر شروین • رضوانیان، دکتر قدسیه • رضوی، زهرا • رضوی، محمدعلی • سپهری، فاطمه • شادروی‌منش، دکتر محمد • صفرزاده، بهروز • ضیائی، نصرت‌الله • فاضلی، سکینه • فتوحی، شهرزاد • قمری، حیدر • گلشنی، دکتر اکرم • میرشمسی، مریم • مینوکده، فاطمه • وفانصوری، بهناز • یوسفی، سروش

مؤلفان بخش تخصصی در فرهنگ‌های سخن

ارشدی، دکتر نعمت‌الله (نسیبی) • افضلی، محمدرضا (مواد) • امیرتاش، دکتر علی‌محمد (ورزش) • بهرامی‌اقدم، شهریار (مکانیک) • حاجی فتاحی، دکتر امیرحسین (ورزش) • حسن‌خان مگری، عبدالرحیم (موسیقی) • خاتلو، شهناز (ورزش) • دانش‌فر، حسین (زمین‌شناسی) • داهی، محمدرضا (کشاورزی) • شاه‌شرقی، آرزو (کامپیوتر) • غفرانی، دکتر محیی‌الدین (پزشکی) • فروتن، فضل‌الله (فیزیک) • فرهنگ، دکتر منوچهر (اقتصاد) • قاسمی، مظفر (ساختمان) • گرام‌الدینی، دکتر محمد (گیاه‌شناسی) • محمدی، رضا (حقوق) • ملکان، مجید (ریاضیات) • میرترابی، دکتر محمدتقی (نجوم) • واحدی، هاله (برق) • یزدان‌فر، سیمین (جانوری)

مسئولان بازبینی نمونه‌ها

انصاری، مرجان • رضوی، محمدعلی • یداللهی، مرتضی

مسئول امور فنی

آقاجانی، سینا (صفحه‌آرایی، تنظیم تصاویر، و امور رایانه)

آ

آٲ (حـ، ا) نخستین نشانه نوشتاری از الفبای فارسی در این فرهنگ.

آٲ (شجـ) برای تأکید یا جلب توجه بیشتر مخاطب به کار می‌رود، یا نوعی تکیه کلام است؛ ها: پوت گفتم

آٲ (مفـ، مخفـ) آقا] (ا، صـ) آقا: آتی.

آب 'āb' (ا) ۱. مایمی بی‌رنگ، بی‌بو، و بی‌مزه که در صفر درجه سانتی‌گراد منجمد می‌شود و در صد درجه سانتی‌گراد می‌جوشد و بسیاری از مواد را در خود حل می‌کند. ۲. توده‌ای بزرگ از مایع مزبور، مانند استخر، رود، دریاچه، و دریا. ۳. عصاره میوه‌ها و سبزی‌ها. ۴. مایمی که از تقطیر به‌دست می‌آید؛ عرق. ۵. مایع حاصل از جوشاندن و پختن گوشت، سبزیجات، و مانند آنها. ۶. اشک. ۷. عرق بدن.

آب شدن (مصدـ) ← • آب کردن. • آب کردن (مصدـ) ۱. جسم جامدی را به‌وسیله حرارت به‌صورت مایع و گداخته درآوردن. ۲. لاغر و تکیه کردن. ۳. فروختن، به‌ویژه چیز کم‌ارزش یا بی‌روغی را با زیرکی. • آب کشیدن (مصدـ) ۱. شستن چیزی که به‌مواد پاک‌کننده آغشته شده، تا اثر مواد آزرین برود. ۲. شستن چیزی با آب، به‌طوری‌که از جهت شرعی، پاک و میرا از نجاست شود؛ تطهیر شرعی کردن. ۳. (مصدـ) چرکی شدن زخم به‌علت آلودگی یا شستن با آب. • آب‌وتاب ۱. حالتی خاص در بیان برای جلب شنونده و تأثیر در او؛ طول‌وتفصیل؛ شرح‌وسط (در

کلام). ۲. حالتی حاکی از شدت علاقه و توجه خاص در بیان چیزی. ۳. شادابی؛ رونق و جلا. • آب‌ورنگ طراوت و شادابی. • آب‌وگیل ۱. وجود جسمانی. ۲. سرشت و طبیعت. • آب‌ونان وسیله معاش و گذران زندگی. • آب‌وهوا وضع کلی هوا از نظر دما، بارندگی، باد، و مانند آنها در هر منطقه.

آبا 'ābā' (عر، جر، آب) (ا) پدران؛ پدر و پدربزرگ و پدر پدربزرگ و...

آبا [اجدها نیاکان.

آباد 'ābād' (صـ) ۱. ویژگی جایی که دارای آب و گیاه فراوان است. ۲. ویژگی جایی که دارای امکانات و تسهیلات فراوان و مناسب برای زندگی است و مردم در آن سکونت کرده‌اند. ۳. پُر؛ خزانه آباد. ۴. پابرجا و برقرار.

آبادان 'ā-ān' (صـ) آباد.

آبادی 'ābād-i' (حاصـ) ۱. آباد بودن. ۲. (ا) روستا؛ ده. ۳. (حاصـ) بی‌عیب‌ونقص بودن بنا، ساختمان، و مانند آنها.

آبان 'ābān' (ا) ماه هشتم از سال شمسی، پس‌از مهز و پیش‌از آذر، دارای سی روز.

آب‌انبار 'āb-a('a)mbār' (ا) بنای معمولاً زیرزمینی مخصوص ذخیره کردن آب.

آب‌بند 'āb-band' (ا) ۱. دیواره یا دریچه‌ای که برای جلوگیری از جریان آب ساخته می‌شود. ۲. (صـ) سازنده فرآورده‌های لبنی، یا فروشنده آنها، به‌ویژه دوج

یا مایعات دیگر.

آب‌ها 'āb-bahā (۱) پولی که در برابر مصرف آب پرداخت می‌شود.

آب‌پاش 'āb-pāš (۱) ۱. ظرفی فلزی یا پلاستیکی با لوله بلند که سری پهن و سوراخ‌سوراخ دارد و برای آب دادن به گل و گیاه گلدان و باغچه به کار می‌رود. ۲. ظرفی که برای شستن دست به کار می‌رود؛ آفتابه.

آب‌پز 'āb-paz (ص) پخته‌شده در آب و بدون روغن.

آب‌تانی 'āb-tan-i (حاصص) شنا کردن یا شستن بدن در آب معمولاً سرد.

آبجو 'āb[-e]-jo[w] (۱) نوشابه‌ای حاوی مقدار کمی الکل که از تخمیر قند موجود در جو جوانه‌زده تولید می‌شود.

آبجی 'ā-bji (مغز، تر، مخفی، آغاباجی) (۱) ۱. خواهر (معمولاً خواهر بزرگتر). ۲. عنوانی احترام‌آمیز برای خطاب به خواهر بزرگ. ۳. عنوانی برای خطاب به زنان.

آبخوری 'āb-xor-i (۱) ۱. ظرفی که در آن یا از آن آب می‌خورند. ۲. جایی در اماکن عمومی که از آن آب می‌خورند. ۳. نوعی دهنه اسب.

آب‌دار 'āb-dār (ص) ۱. شاداب و تروتازه و دارای شیره گیاهی و آب زیاد (میوه). ۲. دارای آب (غذا)؛ مفر. خشک. ۳. لطیف و دلپذیر.

آب‌دراچی 'ā-tī [افغان‌تر:] (ص، ۱) کارگری که در آب‌دراخانه کار می‌کند و وظیفه‌اش فراهم کردن چای و مانند آن است.

آب‌دراخانه 'āb-dār-xāne (۱) اتاقی در ادارات و سازمان‌ها که مخصوص آماده کردن چای، قهوه، و مانند آنهاست.

آب‌دوغ 'āb-đuq (۱) دوغ.

آب‌دوغ‌خیار 'ā-xiyār (۱) خوراکی که از مخلوط دوغ با خیار خردشده و معمولاً گردو، کشمش، سبزی‌های معطر، و نان تردشده در آن تهیه می‌شود.

آب‌دهن 'āb-dahan (۱) بزاق.

آبراه 'āb-rāh (۱) ۱. گذرگاه آب. ۲. کانال.

آبراهه 'ā-e (۱) آبراه.

آبرنگ 'āb-rang (۱) ۱. ماده رنگی جامد که قلم‌موی خیس‌شده در آب را به آن می‌زنند و با آن نقاشی می‌کنند. ۲. (ص) ویژگی نوعی نقاشی که با این ماده کشیده می‌شود.

آبروی [āb[-e]-ru[y]] (۱) احترام و اعتباری که فرد، خانواده، یا گروهی در نظر دیگران دارند؛ عزت.

آبرودار 'āb[-e]-ru-dār (ص) ۱. دارنده آبرو. ۲. ویژگی آن‌که با وجود تهیدستی از کسی کمک نمی‌خواهد یا کاری نمی‌کند که عزت و آبرویش خدشه‌دار شود.

آبروریزی 'āb[-e]-ru-riz-i (حاصص) ازمیان رفتن ارزش و اعتبار و حیثیت؛ رسوایی؛ بدنامی.

آبروغن 'āb-ro[w]qan (۱) روغن همراه با آب‌جوش که هنگام دم کردن برنج روی آن می‌ریزند.

آبروغن دادن (مصص) ۱. ریختن آب‌روغن روی برنج. ۲. طول و تفصیل دادن کلام. ۳. آب‌روغن قاطی کردن به شدت عصبانی شدن.

آبرومند 'āb[-e]-ru-mand (ص) ۱. دارای آبرو؛ محترم. ۲. متناسب با مقام و ارزش و آداب و رسوم.

آبریز 'āb-riz (۱) ۱. چاله‌ای که آب حمام و مستراح در آن ریخته می‌شود؛ چاه فاضلاب. ۲. مستراح.

آبریزگاه 'ā-gāh (۱) مستراح.

آبری 'āb-zi (ص) ویژگی موجود زنده‌ای که در آب زندگی می‌کند.

آب‌زیبو 'āb-zipo (۱) خوردنی یا نوشیدنی آبکی و کم‌مایه، مانند چای کم‌رنگ و آب‌جوش بی‌مزه.

آب‌زیرگاه 'āb-zir[-e]-kāh (ص) ویژگی آن‌که با زیرکی، کارهای خود را مخفیانه انجام می‌دهد، یا به‌ظاهر آرام و ساده و در باطن مودبی است.

آبستن 'ābestan (ص) ۱. ویژگی پستاندار ماده که جنین در رحم دارد؛ باردار؛ حامله. ۲. بارور، چنان‌که درخت و گیاه. ۳. دربردارنده.

آبستنی 'ā-i (حاصص) ۱. آبستن بودن. ۲. دوره‌ای که پستاندار ماده از هنگام تشکیل نطفه تا تولد بچه در آن به سر می‌برد.

آب‌سردکن 'āb-sard-kon (۱) دستگاه خنک‌کننده

آب آشامیدنی.

آبشار 'āb-šār (۱) آبی که به‌طور طبیعی و معمولاً در مسیر رودها، از بلندی به پستی فروریزد.

آب‌شش 'āb-šoš (۱) اندام تنفس ماهی‌ها و سایر جانوران آبی که اکسیژن را از آب به دست می‌آورند.

آب‌طلا 'āb-talā [فاعر:] (۱) گرد طلای حل‌شده در آب که در نوشتن نسخه‌های نفیس یا سرعنوان‌ها، آبکاری، و مانند آنها به کار می‌رفته‌است.

آب‌غوره 'āb-qure (۱) عصاره غوره که از فشردن آن به دست می‌آید.

آب‌غوره گرفتن (مصص) گریه کردن زیاد و معمولاً بی‌دلیل.

آب‌کاری 'ā-i (حاصص) ۲. ایجاد لایه‌ای نازک و چسبنده از فلزاتی مانند طلا، نقره، کروم، و نیکل بر روی جسم.

آبکش 'āb-keš (۱) ۱. ظرف سوراخ‌سوراخ که برای صاف کردن برنج یا گرفتن آب سبزی و میوه شسته‌شده، و مانند آنها به کار می‌رود. ۲. ظرفیت جوی یا کانال آب. ۳. (ص) ویژگی آنچه آب جایی را خالی می‌کند یا بیرون می‌کشد یا از جایی به جایی می‌رساند. ۴. ویژگی برنجی که برای پختن در آب جوشانده و آبش را گرفته، سپس دم کرده باشند؛ چلو؛ مفر. که.

آبکی 'āb-aki (ص) ۱. دارای آب یا آب نسبتاً زیاد یا به‌حالت مایع. ۲. رفیق. ۳. بی‌محتوا؛ بی‌معنی؛ کم‌ارزش؛ بی‌اهمیت.

آب‌گرم‌کن 'āb-garm-kon (۱) وسیله گرم‌کننده آب که با نفت، گاز، برق، یا گرمای خورشید کار می‌کند.

آب‌گوشت 'āb-gušt (۱) ۱. غذایی آبکی که از گوشت، سیب‌زمینی، نخود، و برخی حیوانات دیگر تهیه می‌شود. ۲. آبی که در آن گوشت را پخته‌اند.

آبگیر 'āb-gir (۱) ۱. برکه. ۲. ظرفیت نگهداری آب. ۳. آن‌که سوراخ و درزهای ظروف فلزی را آب‌بندی می‌کند.

آبگیری 'ā-i (حاصص) ۱. عمل گرفتن یا بیرون کشیدن عصاره میوه‌ها. ۲. پُر کردن مخزن، تانکر، آب‌انبار، و مانند آنها از آب. ۳. (ص) مناسب برای

گرفتن آب از آن.

آب‌لمبو 'āb-lambu (ص) ۱. لهیده و نرم‌شده. ۲. ویژگی میوه‌ای، به‌ویژه انار، که آن را فشار داده‌باشند تا آب آن جدا و در زیر پوست جمع شود، به‌نحوی که بتوان آب آن را مکید و خورد.

آب‌له 'āb[e]le (۱) ۱. بیماری ویروسی سخت و واگیرداری که ایجاد بثورات پوستی می‌کند و معمولاً آثارشان از بین نمی‌رود. ۲. تاول. ۳. تب‌خال.

آب‌لمرغان 'ā-morq-ān (۱) بیماری ویروسی مسری که با تب و بثور پوستی همراه است و بیشتر در کودکان دیده می‌شود.

آب‌لیمو 'āb[-e]-limu [فامسنس:] (۱) عصاره لیموترش که از فشردن آن به دست می‌آید.

آب‌مالی 'āb-māl-i (حاصص) ۱. شستن در آب بدون صابون و مواد پاک‌کننده دیگر، برای پاک کردن کف مواد شوینده. ۲. شست‌وشوی سراسری و بدون‌دقت.

آب‌معدنی 'āb-ma'dan-i [فاعر:] (۱) آب چشمه‌ای که حاوی مقدار زیادی نمک‌های محلول باشد و بعضی از انواع آن، بسته به نوع و مقدار نمک، مصرف خوراکی یا درمانی دارند.

آب‌مقطر 'āb-moqattar [فاعر:] (۱) آب حاصل از تبخیر و اودوباره مایع کردن آب معمولی که فاقد نمک‌های معدنی محلول در آب است.

آب‌میوه 'āb-mive (۱) عصاره میوه که از فشردن آن به دست می‌آید.

آب‌میوه‌گیری 'ā-gir-i (۱) دستگاهی که با آن عصاره بعضی از میوه‌ها را می‌گیرند.



آب‌نیات 'āb-nabāt [فاعر:] (۱) نوعی شیرینی بلوری‌شکل که از شکر آب‌شده و مواد افزودنی در اشکال و انواع گوناگون می‌سازند، مانند آب‌نیات‌جویی، آب‌نیات‌فیچی، و آب‌نیات‌کشی.

آب‌تکشیده 'āb-na-keš-id-e (ص) ۱. آب‌کشی نشده. ۲. تطهیر شرعی نشده؛ نجس.

آب‌نما 'āb-na(e,o)mā (۱) ۱. حوض کم‌عمق